

میهن پرستی، پور داوود

علی اصغر مصطفوی



نیز سه هزار سال بطول انجامید تا آنکه خداوند برای نجات و رستگاری مردمان از چنگال قوای اهریمن، زرتشت را به پیغمبری برگزید. دوره سه هزار سالی آخر که دهمین و یازدهمین و دوازدهمین هزاره باشد. دوره زرتشتی و عهداشویی و روزگار فرمانروایی پیغمبر شمرده می شود.

در آغاز هر یک از این هزاره اخیر، یک تن رهاننده و نجات بخش و منجی ظهور خواهد کرد که هر سه آنها از نطفه زرتشت دانسته شده اند. میان ظهور هر یک از این موعودهای نجات بخش هزار سال فاصله دانسته شده است.

در پایان هزاره سوم، در آن هنگامیکه آیین ایرانیان رو به فراموشی گذارده باشد و دیو تعصب جد دینان رواج یافته، از دین و رسوم و سنت و اعتقادات ایرانیان، جز نامی نامفهوم باقی نمانده باشد. آخرین موعود که او را سوشیانت خوانده اند. از مادر تولد یابد و در سن سی سالگی بر علیه جنود اهریمن قیام کند و فرهنگ و نام و تاریخ و دین و سنت و وطن به خطر افتاده و فراموش شده را دیگر باره زنده سازد و شکوه و بزرگی گذشته را به ایران و آیین ایرانیان باز گرداند. که این وقایع تاکنون در تاریخ ایرانیان - سه مرتبه واقعاً بوقوع پیوسته است که از شگفتیهای روزگار و از حیرت انگیزترین پیشگوییهای پدران ماست.

چنانچه تاریخ نگاران خبر داده اند، زرتشت در سال هزار پیش از میلاد آیین خود را عرضه داشت تا عهد اسکندر گجستک که دچار آسی گشت و اوستا سوخته شد و مراکز تعلیمات دینی تخریب گشت و باقیمانده کتابهای ایران به یونان انتقال یافت و فرهنگ و تاریخ و آیین های ایرانی دچار سردرگمی گردید تا عهد بلاش اول پادشاه مقتدر اشکانی که در سال ۵۱ میلادی تولید یافت و اوستای پراکنده و پربشان از نواز گوشه و کنار جمع آوری و در دسترس خواستارانش قرار گرفت - درست یک هزار سال را شامل می شود. از روزگار بلاش تا عهد فردوسی که دیگر باره فرهنگ و تمدن و شکوه و حتی نام ایران که به بوته فراموشی سپرده شده بود و توسط فردوسی زنده گشت باز هم یک هزار سال می گردد.

چنانکه تذکره نویسان نگاشته اند، تولد فردوسی در سال ۳۳۰ هجری قمری برابر ۱۰۵۵ میلادی بوده است. بنابراین از عهد بلاش تا

عشق و علاقه و آویزش پورداوود به ایران، به اسطوره همانند است تا واقعیت، در تاریخ سه هزار ساله ایران، برای پورداوود هم سنگی نیم توان یافت که تا این اندازه دل به میهن سپرده باشد و بیش از شصت سال قلم و قدم و جوانی و ثروت خود را در پای آن ریخته باشد. مگر فردوسی پاکزاد را. گویا این از ویژگی تاریخ ایران است که در هر هزاره ای مردی از این سامان برخیزد و قامت برافراشته، شکوه از دست رفته را باز آرد.

من آن بحر که در ظرف آمده ستم
چو نقطه بر سر حرف آمده ستم
بهر الفی الف قدی برآید
الف قدم که در الف آمده ستم

(بابا طاهر)

براستی که از شگفت های تاریخ است که چگونه باید سنت گذشته دگر باره زنده گردد و اعتقادات ایرانی از پرده افسانه و پوشش اساطیری بدر آید و رنگ حقیقت و تعقل بخود گیرد. چنانکه می دانیم در سنت ایرانیان چنین روایت شده است که طول جهان دوازده هزار سال قرار داده شده است که این دوازده هزار سال - به چهار دوره سه هزار ساله تقسیم گردیده است. بنابر اعتقاد ایرانیان، پیش از اینکه اهورامزدا جهان مادی را بیافریند، عالم روحانی که آن را عالم فروهر گویند بیافرید. آنچه بایستی پس از این هیئت مادی گیرد و به جهان در آید، از پیش، صورت مینوی و یا فروهر آن آفریده شده بوده است. این جهان مینوی - به مدت سه هزار سال ادامه یافت. پس از سر آمدن این دوره مینوی، جهان مادی آغاز گشت. مردم، زمین، آب، گیاهان، آتش و آنچه که در حیات نیک و سودمند افتاده است - از روی هیئت عالم فروهر ترکیب مادی گرفته، به جهان در آمدند.

در هنگام سه هزار سال، جهان مادی - دور از هر گونه آسیب و آرایش بسیر خود ادامه داد و پس از سپری شدن این دوره مینوی - اهریمن بد کنش به جنب و جوش در آمده، آفرینش پاک اهورایی را با قوای ناپاک خویش آلوده ساخت و گیتی را دچار تیرگی و ناخوشی و مرگ و هجوم جانوران زبانبخش (خر فشر) کرده، هر آنچه بد گهر و زشت خصلت و نکوهیده است - پدید آورد.

این دوره که گرفتار ستیزه و کینه و دشمنی اهریمن است -

روزگار فردوسی، درست یک هزار سال می‌گردد.

از عهد فردوسی تا روزگار پورداود (تولد ۱۳۰۳) که بار دیگر فرهنگ ایران از زیر خاکستر زمان بدر آمد و برکالبد افسرده تمدن نیاکان جانی دوباره دمیده شد. - یکهزار سال را شامل می‌گردد. - که واقعاً از شگفتی‌هاست و حقیقتاً می‌توان پورداود را یکی از رهاندگان سه‌گانه ایران و فرزند پاک تخمک زرتشت شمرد و سوشیانتش خواند.^{۱۰}

باری، علاقه وافر پورداود به ایران باستان و کلیه شئون آن - از آیین، تاریخ، ادب، رسوم، قوانین، ابنیه کهن، دلیران و سرفرازان، سنگ نبشته‌ها، هنرهای زیبا و غیره سرچشمه گرفته است، هم چنین پارسی نویسی شیوا و خالص و دوری وی از لغات بیگانه اروپایی و مغولی و ترکی و تازی، آثار غرور ایرانیت در تألیفاتش، انتشار تفاسیر اوستاد و تحقیقات تاریخی و لغوی وی، مجاهدت‌ها و مبارزاتش در پهنه سیاست عصر مشروطیت - جمله مرهون یک سنجیه اوست و آن «میهن پرستی» است.

دکتر معین می‌نگارد: «پورداود در این مرحله (در سخن از میهن)، سراپا تسلیم احساسات است^{۱۱} و حتی لغت «میهن» نزد او مقدس و محترم است، مقاله‌ای مشروح در مجلد ایران امروز ۱۲ بدان اختصاص داده، و چنین نوشته است: «ما هم میتوانیم سراسر ایران را خانه بزرگ مشترک دانسته، «میهن» خودمان بدانیم یا دودمان پدران و مادران و کاشانه نیاکان - بی - بی‌گفتگو به لغت وطن که به معنی آغل و آخور است، برتری دارد و زنده کردن این گونه واژه‌های کهنسال که در طی هزاران سال در جزء نماز و سرودهای مینوی - در سر زبانهای نیاکان دلیر و پارسای ما بوده، مایه خشنودی فردا و روان جاودانی ایران است.^{۱۳}

استاد درباره منشاء علاقه خود به مطالعات و تصنیفات راجع به ایران کهن چنین نوشته: «این بنده کم مایه را از خردسالی، بدون مشوق، میلی بدانستن اوضاع ایران قدیم افتاد و به تدریج این ذوق چنان در وی رگ و ریشه گرفت که مطالعه کتب راجع به ایران باستان را به مطالعه کتب دیگر برتری داد. بخصوصه در میان این کتب مسائلی راجع به مزدیسنا یعنی دین زرتشتی، بیش از همه توجه او را بخود کشید. سال‌های دراز در تفرج این گلزار پرشکوفه و بهار گذشت و همیشه آرزوی آن داشت که گلی به رسم ارمغان فرستد و از گلزار مزدیسنا بروی هم میهنانش روزنه‌ای گشاید و آنان را از شنیدن سرودهای مقدس اوستا و نیایشهای نیاکان پارسی - خوش و خرم سازد.»

در طول زندگانی خویش و در تمام نوشته‌های خود و حتی در محافل عمومی و مجالس دوستانه، پیوسته ذکر و فکر او میهن است: «تا عشق و علاقه به میهن نداریم و به شرافت زندگی معتقد نیستیم، از برای آبادی مرز و بوم و بهبودی حال خود نخواهیم کوشید.^{۱۵}» در جمع پارسایان هند در سخن از ایران و مظاهر فرهنگی آن گوید: «آری بجاست که آتش مهر ایران جاودان زبانه کشد. ایران وطن قدیم شما قابل محبت است. شما فرزندان باید بکوشید که زبان چنین وطنی را درست فراگیرید و به این وسیله به آتش عشق ایران مدد دهید. هر چند که زبان فارسی را بهتر فرا گیرید و از خواندن شاهنامه

بهره‌مند شوید، بیش از پیش بخود بالیده، خواهید گفت که ما بازماندگان همین دلیران و نامورانیم که بزرگی و درستی و مردانگی و داد و دهش از سخنانش پیداست.^{۱۶}» در یکی از کنفرانس‌های خود در هند، خطاب به پارسیانی که بزبان انگلیسی می‌کردند و زبان بومی خود - فارسی را فراموش کرده بودند گوید: «... به چیزهایی که افتخار دارید و آنها را از آثار و تاریخ خود می‌شمارید، همه در سرزمین ایران وقوع یافت (اشاره به ظهور زرتشت و دین گستری وی و ظهور آینده سوشیانت) و بالاخره آنچه را داشته‌اید و آنچه را دارید و آنچه را خواهید داشت (رسالت سوشیانت‌ها، همه از ایران است. هنوز پس از هزار سال اقامت در هند قیافه شما تغییر نیافته است، چه نیک بود که زبان شما نیز مانند خون شما تغییر نمی‌یافت.

پیش از نفوذ زبان انگلیسی در هندوستان، فارسی زبان ادبی و رسمی این مملکت شمرده می‌شد. مسلمانان و هندوان هر دو بدانستن آن ناگزیر بودند، پارسیان بطریق اولی طرفدار آن بشمار می‌رفتند. چه - زبان ملی‌شان بود. اینک تقریباً صد سال است که انگلیسی جای فارسی را گرفته، مسلمانان و هندوان اگر زبانی بیگانه را از دست داده‌اند، شما پارسیان زبان وطن باستان خود را از دست داده‌اید.^{۱۷}»

از این که بعلت بی‌کفایتی سلاطین، ایران اقتدار خود را از دست داده و به بیغوله‌ای مبدل شده است، افسوس می‌خورد، اما امیدوار است ایران چنانکه در گذشته بر دشمنان فایق آمده و دیگر باره در میدان کارزار گیتی پیروزی بدر آمده، دوباره شکوه از دست رفته را باز یابد: «ایران نوبه به نوبه، متمدن‌ترین و وحشی‌ترین اقوام را در آغوش خویش ایرانی نمود. هم اسکندر بظاهر متمدن یونانی را که حیثیت خود را در مقابل نفوذ معنوی ایران باخت و چه پسران چنگیز و تیمور را که از طینت درندگی خویش دور شدند. امروز هم که ایران ابداً اقتدار سیاسی ندارد، ولی نفوذ معنوی آن در کلیه ممالک مشرق زمین کم نیست. نظر به گذشته تاریخی خود - از آینده بهتری می‌توانیم امیدوار باشیم. ایرانی در هر موقعیتی که فرصت یابد، جوهر خود را بروز می‌دهد...^{۱۸}

در دیباچه گاتها پس از بیان دشواریهای نگارش و حوادثی که بر آن نامه رفته

است، آرد: «امید است این نامه دشوار که با این همه کوشش و کار بفارسی در آمده، و از چندین آسیب رهایی یافته، بدسترس هم میهنان گذاشته می‌شود (اگر باز پیش آمد ناگوار دیگری روی ندهد) خوانندگان را سود آید و بدل راهی یابد. آن چنانکه بیاد ایران باستان و روزگار سرفرازی نیاکان و بهبودی روزگار خویش - کوشیم و از پیش آمدهای زشت نهراسیم و بدانیم که این خاک جاودانی - تا از نام و ننگ، نشانی است و از تاریخ تمدن بشریت اثری - باید همچنان پایدار بماند.^{۱۹}

هنگام سخن از نام ایران و مملکتی که در متون کهن ایران شهرش خوانده‌اند، آورده است: «ایران شهر به معنی مملکت ایران است... این نام عزیز که باید نزد هر زاینده خاک ایران محبوب و مقدس باشد، پایدار و افتخار آمیز باقی بماند، همانطور که افتخارها و پیروزیهای درخشان ایران قدیم بیاد می‌آورد. اوضاع غمین و روزهای اندوهگین خواری و پستی امروزه را نیز شمولیت دارد. این است که ما می‌خواهیم تا اندازه‌ای که می‌توانیم، همه فرزندان ایران را در زیر

«پدرودایرانیان از آخوست مغستان» را زمزمه می‌کند که این زمزمه، گفته ابومسلم خراسان را بیاد می‌آورد که گفت: «هر چه در دنیا آفریده شده زیباست، زیباتر از همه، مرگ و شهادت در راه میهن است»:

توای کشور پاک ایران ما
توای سرزمین نیاکان ما
درود فراوان ز ما بر تو باد
هماره اهورات یاری کناد
از این گرد و خون دیدگان را بشوی
ز خاک نیاکان مبر آبروی
دل ما ز مهرت درخشان بود
چو برزین بیادت فروزان بود
به تیغ ارنمایندمان ریزریز
به مهر تو خیزیم در رستخیز ...

بدرستی اگر خواسته باشیم از غرور ملی و میهنی پوردارد و علاقه مفرطی که به مرز و بوم خود داشت - به تمام و کمال سخن داریم، خود کتاب جداگانه‌ای پرداخته خواهد شد که جنبه حماسی بخود خواهد گرفت و شاید از دیدگاه آنانی که با آثار و اندیشه و خوی استاد آشنایی کامل ندارند - گزافه آید اما آن عده از خوانندگان که با آثار وی آشنایی دارند و یا از نزدیک او را شناخته بوده‌اند - می‌دانند که نگارنده سخن به گزاف نرانده‌ام.

- ۱۰- در خصوص هزاره‌های زرتشتی در کتاب دیگرم «سوشیانت یا سیر اندیشه موعود آخرالزمان» مفصلاً گفتگو کرده‌ام که بدانجا بنگرید.
- ۱۱- در عنوان «داوری دانشمندان» قضاوت محمد قزوینی
- ۱۲- آن مقاله بعدها در جلد اول فرهنگ ایران باستان به چاپ رسید.
- ۱۳- یانامه پورداود ص ۶۳
- ۱۴- پشت‌ها جلد ۲ ص ۱۱-۱۲
- ۱۵- یادنامه ص ۶۴
- ۱۶- خرمشاه ص ۱۹-۲۰
- ۱۷- خرمشاه ص ۳۰
- ۱۸- همان مأخذ ص ۱۰۸
- ۱۹- دیباچه بخش نخست گاتها ص ن
- ۲۱- روزنامه ایرانشهر شماره اول - سرمقاله
- ۲۲- از آن در آینده مفصلاً سخن خواهیم داشت.
- ۲۲- رستاخیز شماره ۴ فروردین ۱۲۸۴ یزدگردی ۱۹۱۵ میلادی
- ۲۳- پشت‌ها جلد ۱ ص ۲۵-۲۷
- ۲۴- اشاره به آتشکده آذر برزین مهر، یکی از آتشکده‌های معروف عهد قدیم است.

بیرق وطن پرستی جمع نموده، حس ملی خویش را با یک تازیانه آتشین - از این حالت خمودگی بیرون آوریم و خود و هم میهنان عزیز را مصمم سازیم که دشمنان فولاد پنجه خود را نگذاریم بیشتر از این در مملکت ما حکمرانی کنند.^{۲۰}

هنگامی که تقسیم دوباره ایران میان روس و انگلیس به توافق

نهاده می‌شود (قرارداد ۱۹۱۵)^{۲۱} آتش وطن خواهی از وجود پورداود زبانه می‌کشد و کینه دیرینه و همیشگی‌اش نسبت باین دشمنان دیرسال ایران بار دیگر سرباز می‌کند. آنگاه با این که پیوسته از جنگ و خون‌ریزی و آدم‌کشی و فته‌گریزان است - خواستار پیکار ایرانیان با دشمنان وطن گشته، فریادی از جگر برمی‌کشد که: «هان ای ایرانیان! اگر از ملیت و بزرگی خود برخوردارید، اگر می‌دانید روزی فرمانده جهان و توانای عالم بودی، اگر می‌دانید شرف و مردانگی چیست، اگر آزادی را خواستارید، اگر از بردگی و بندگی ننگ داری، اگر می‌دانید فرمانبرداری از دشمنان ملت ننگ است، اگر می‌دانید که انگلیسیان با هندیان چه کردند، اگر حس دارید، اگر دین دارید، اگر ناموس دارید - از پیر و برنا - از جای برخیزید - وطن داریوش و اردشیر و شاپور و انوشیروان را - وطن فردوسی و سعدی و ابوریحان و ابن سینا را - از چنگال ستم اهریمنان برهانید - شکیبیا تا کی! بردباری تا چند؟! از این بیشتر، ستم دشمنان و ننگ خویشتن روا مدارید. ای ایرانیان نجیب! کاشانه خود را بدشمنان واگذار کردن نجابت نیست، بلکه از فرومایگی و نادانی است. خویشتن گم نکنید! باز آید؟ باز آید. اندکی چشم بگشایید، ببینید همواردان شمار کسانی هستند که تاکنون در تاریخ روزگار، از رشادت و دلیری یادگاری نگذاشته‌اند - هنر اینان همانا نیرنگ و فریب و دغلقاری بوده است تا دلیری، از آنان نهراسید، شما فرزندان همان مردانی هستید که تا به یونان و مصر رخنه کرده بودند. روزی که آوازه دلیری شما به جهان پیچیده بود، از انگلیسیان نام و نشانی نبود - هان! روز، روز غیرت و دلیری است...^{۲۲}

در جلد نخست یشت‌ها، پس از بر شمردن ویژگیهای مزدیسنا که از آن ضمن تحلیل آثار استاد یاد خواهیم کرد - گوییا سخن افلاطون را که گفت «علاقه‌ای در جهان شدیدتر از عشق به وطن نیست» بازگو می‌کند و می‌نویسد: «در انجام مقال، بخصوصه لازم می‌دانیم که بیک نکته بسیار مهمی متوجه شویم و بیکی از اخلاق مندرج در اوستا - به چیزی که میهن ما بغایت محتاج آن است و بدون آن هیچ وقت روی نجات نخواهد دید - منتقل گردیم و آن علاقه مخصوص است که امروزه آن را «میهن پرستی» می‌گوییم که نیاکان ما بخاک خویش داشته‌اند. برخلاف آنچه که جسته، گریخته از این و آن شنیده می‌شود که ایرانیان قدیم علاقه به میهن خود نداشته‌اند و نمی‌دانیم که ماخذ این خیال بی‌اساس از کجاست. از کتاب مقدس ایرانیان بخوبی برمی‌آید که ایرانیان فاقد این حس نبوده‌اند... با این که علاقه‌مندی ایرانیان نسبت بخاک‌شان بخوبی از مندرجات اوستا برمی‌آید اما این علاقه مانع آن نشده است که نسبت به مردمان دیگر کشورها و بخاک آنان به چشم احترام ننگرند و تمامیت ارضی آنان را برسمیت نشناسند^{۲۳}

هنگامی که از راه تنگه هرمز و جزیره هرمز در راه هند در پیش روی دارد و برای ادامه تحصیل دانش به سوی هندروان است، مثنوی